

معرفی کتاب



تقدیر ما تدبیر ما

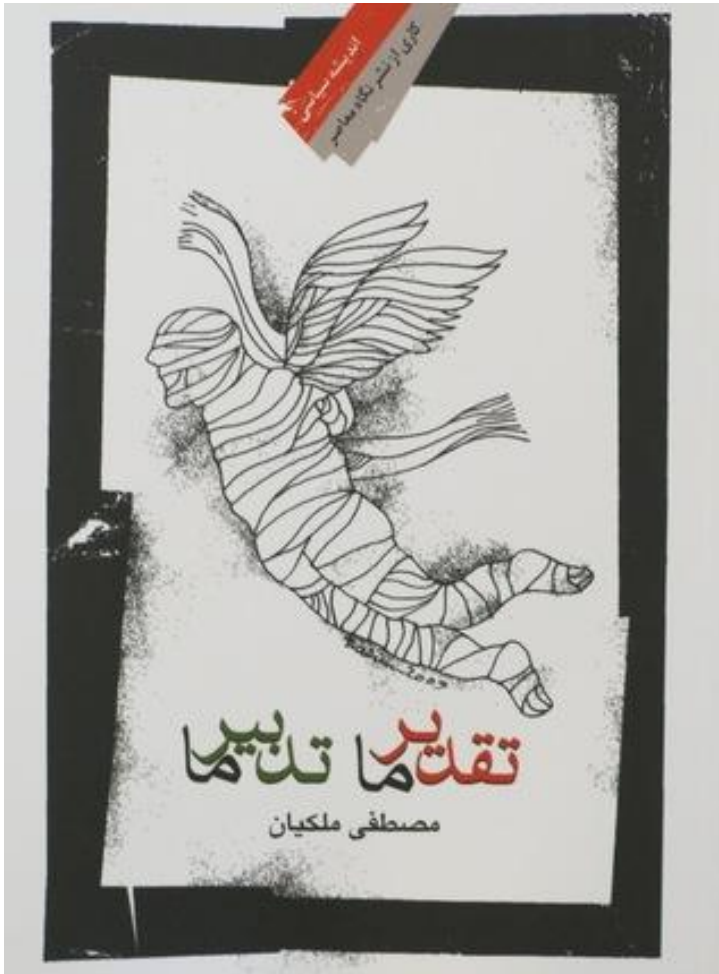
نویسنده: مصطفی ملکیان



فهرست مطالب

۲.....	تصویر روی جلد کتاب.....
۳.....	۱. کلیات.....
۳.....	۱-۱. شناسنامه کتاب.....
۳.....	۱-۲. ایده محوری کتاب.....
۳.....	۱-۳. مخاطبین اصلی کتاب.....
۴.....	۱-۴. چکیده.....
۴.....	۲. معرفی محتوای کتاب.....
۱۴.....	۳. نکات تکمیلی و پیشنهادات.....

تصویر روی جلد کتاب



معرفی کننده کتاب:

علی برجیان (پژوهشگر پویش فکری توسعه) / تابستان ۱۳۹۷

۱. کلیات

۱-۱. شناسنامه کتاب

نشر نگاه معاصر

تقدیر ما تدبیر ما

نویسنده:	مصطفی ملکیان
نوبت چاپ:	دوم ۱۳۹۴
شابک:	۹۷۸-۶۰۰-۵۷۴۷-۰۵-۸
تلفن انتشارات:	۰۲۱۲۲۴۴۸۴۱۹
Email:	negahe.moaser94@gmail.com

۲-۱. ایده محوری کتاب

این کتاب در دو بخش عمده، اصلاحات اجتماعی را مدنظر دارد؛ از یکسو به مبانی فکری و نظری اصلاح طلبی می‌پردازد، و ازسوی دیگر به اخلاق‌های روشی (نه ارزشی) افراد درگیر اصلاحات برای به‌ثمر نشستن چنین نهال پرباری می‌پردازد.

۳-۱. مخاطبین اصلی کتاب

این کتاب می‌تواند برای طیف گسترده‌ای از افراد جامعه و خوانندگان جذاب باشد: کسانی که به انجام اصلاحات اجتماعی علاقه‌مند هستند؛ آنهایی که از ناپسامانی‌های کنونی در شکوه‌اند و نمی‌دانند چه باید کرد؛ کسانی که چه به نام حزب اصلاح طلب یا غیر از آن قصد بهبودبخشیدن به شرایط کنونی را دارند؛ همه ایرانیان مدرنی که صلاح مُلک و ملت را در خشونت و انقلاب نمی‌دانند، اما دست به سینه ننشسته، بلکه قائل به اصلاح وضع موجود هستند! توسعه‌خواهان و توسعه‌پویان این سرزمین!

۴-۱. چکیده

مطالب کتاب حاصل چند جلسه سخنرانی است که بعداً به صورت مکتوب درآمده است. نویسنده با ذکر این نکته که انسان مدرن قائل به تغییر دادن تقدیر خود براساس تدبیر و با تکیه بر خرد جمعی است، و اینکه عصر انقلاب‌ها گذشته، پیش فرض‌ها و مبانی اصلاح طلبی را در چند اصل به شکل استدلالی و با سیر منطقی منظم در نه فقره بیان می‌کند. از منظر این کتاب، هرگونه تغییر اجتماعی باید به شکلی دموکراتیک، تدریجی و مسالمت‌آمیز پدید آید. مسیر اصلاح راهی است همیشگی، زیرا هیچ جامعه‌ای از جهل، سوءنیت و خطا مصون نیست و باید آثار منفی آنها به‌طور دائم پالایش شود.

نویسنده به فرهنگی بودن اصلاحات و تقدم فرهنگ بر سیاست در اجرای این امر اعتقاد دارد. اصلاح طلبان باید به سلاح استدلال مجهز باشند تا بتوانند از طریق اقناع افراد و نه ترغیب و تهدید، تغییرات فکری ماندگاری را سبب شوند. افراد جامعه باید در اثر مشارکت اکثریت در حرکتی تدریجی به سمت تشخیص منافع و مضار خویش برای ایجاد بهبود و توسعه راه ببیمایند. واکنش جامعه (ارگانیسم) را نسبت به تغییرات در درازمدت می‌توان دید، لذا باید آثار اصلاحات را مرتب پایش کرد که به سمت مطلوب بوده یا خیر. اصلاحات نتیجه‌گراست و در تعیین منافع عمومی به مردم کوچه و بازار نظر دارد، نه مفاهیم ذهنی. در قسمت دوم کتاب با توجه به مبانی فصل قبل، اخلاقیات روشی (نه ارزشی) که برای به ثمر نشستن اصلاحات لازم است در دوازده بند توضیح داده می‌شوند.

۲. معرفی محتوای کتاب

مقدمه

بر خلاف تقدیرگرایی سنتی‌ها، انسان متجدد به اراده‌گرایی روی آورده و قدرت تغییر جهان را در خود احساس و بارور کرده است. انسان مدرن طبیعت را با ذهن خود یکی‌تر می‌کند و آنچنان که دوست دارد شکل می‌دهد. حتی با پیشرفت‌های علمی و فناوری‌هایی مانند صنعت ساخت‌وساز که امکان پیشگیری از بسیاری حوادث طبیعی را ممکن ساخته، مفهوم و دامنه قضا و قدر نیز عوض شده است.

تقدیرگرایی انسان سنتی، مشیت را تا حد علل قریبه محسوب می‌کند، اما انسان مدرن مشیت را به علل بعیده تبعید می‌کند. بنابراین شعار انسان سنتی: «تدبیر ما تقدیر ماست»، ولی شعار انسان مدرن: «تقدیر ما تدبیر ماست» و برای رقم‌زدن سرنوشتش، به خرد جمعی مراجعه می‌کند.

این تصور که با انقلاب و اراده ناگهانی بتوان وضعیت خویش را تغییر داد، مربوط به عصر انقلاب‌ها بوده و اکنون دوره آن به سر رسیده است. باتوجه به تجارب پس از انقلاب در ایران، نوعی وفاق حاصل شده که برای رقم‌زدن تقدیرمان باید تدبیر را به شکل اصلاحی، تدریجی و مسالمت‌آمیز به کار گرفت.

قسمت اول: مبانی نظری اصلاح‌طلبی

پیش‌فرض‌ها و مبانی نظری‌ای وجود دارد که چه خودآگاه و چه ناخودآگاه، در ذهن افرادی که به اصلاح‌طلبی تمایل دارند، رسوخ کرده و آنان را در این مسیر انداخته است. سه مبنای کلی را هم‌زمان با تعریف اصلاح‌طلبی می‌توان بدین شرح بیان کرد:

تعریف و ارکان اصلاح‌طلبی

«... اصلاح‌طلبی، هواداری از تغییر اجتماعی با استفاده از روش دموکراتیک، مسالمت‌آمیز و تدریجی است». این سه قید در همه تغییرات اجتماعی، اعم از سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و سایر تغییرات اجتماعی باید وجود داشته باشند. پس نخست، لفظ اجتماعی در اینجا مفهوم عام و مراد از آن هرگونه تغییری است که در بستر اجتماع تحقق می‌پذیرد. دوم اینکه، تغییرات اجتماعی دربرگیرنده تغییراتی است که هم در برون و هم درون رخ می‌دهد؛ یعنی هم در فیزیک اجتماعی و هم در باطن افراد.

مخالفان اصلاح طلبی

دو دسته افراد مخالف اصلاح طلبی هستند:

۱. مخالفان تغییر که خود دو دسته‌اند:

- محافظه‌کاران^۱: کسانی که قائل به تغییر نیستند، بلکه طرفدار حفظ وضع موجود هستند.

- طرفداران ارتجاع یا گذشته‌گرا یا گذشته‌دوست و یا گذشته‌پرست^۲: که تنها مانند دسته بالا طرفدار تغییر نیستند، بلکه به شکلی افراطی‌تر اعتقاد دارند که باید بعضی از تغییرات صورت گرفته را هم خنثی کرد، هرچند که از دید عده‌ای دیگر پیشرفت به‌شمار آید.

۲. موافقان تغییر به شکل انقلابی: یعنی تغییر غیردموکراتیک، خشونت‌آمیز و دفعی و آنی.

مبانی و پیش‌فرض‌های اصلاح طلبی

۱. وضع موجود وضع مطلوبی نیست و آنی نیست که باید باشد، بنابراین اصلاح طلب طالب تغییر است. نامطلوب بودن وضع موجود می‌تواند حاصل سه عامل جهل (ندانستن چیزی)، سوءنیت (نداشتن نیت پاک) یا خطا (ندانستن اینکه نمی‌دانم یا همان جهل مرکب^۳) باشد.

مخالف اصلاح طلبی یا باید اثبات کند که کلاً بساط جهل و سوءنیت و خطا از جوامع برچیده شده و یا به‌رغم اینکه هنوز وجود دارند، در ساختار و نظام جامعه ما تأثیرگذار نیستند. هیچ کدام از این دو گزینه را نمی‌توان اثبات کرد و چون احتمال وجود این سه عامل و تأثیر قطعی آنها بر سیستم ما همیشه وجود دارد، لذا اصلاح طلبی و تغییر دایمی سیستم امری معقول بوده و همواره لازم است.

-
1. conservatives
 2. reactionists
 3. double ignorance

- با این وصف، محل بروز اصلاح‌طلبی نیز در جوامع و نظام‌های غیر لیبرال - دموکرات است؛ چه آنکه یکی از غایات اصلاح‌طلبی، برقراری چنین نظامی است.
۲. نه آرمان‌شهری وجود دارد و نه راه و نقشه‌ای برای تغییر از وضع موجود (غیرآرمان‌شهری) به آن سمت. این پیش‌فرض، نقطه ممیزه اصلاح‌طلبان و انقلابی‌هاست؛ از آن‌رو که انقلابی‌ها قائل به تغییر با طرحی آرمان‌شهری هستند، نه کسانی که قائل به وجود آرمان‌شهر هستند، اما نقشه آن را نمی‌دانند. و کسانی که نقشه‌ای هم برای وصول به این مدینه فاضله دارند، نمی‌توانند صدق یا موجه بودن یا معقول بودن نظر خود را اثبات نمایند یا نمونه‌ای از تحقق این چنین جامعه‌ای را نشان دهند. پس نظر آنان حجیت معرفت‌شناختی ندارد. برخلاف انقلابیان که آرمان‌شهرگرا هستند، اصلاح‌طلبان چنین نیستند.
۳. نباید در فرآیند تغییر بر اساس هدف‌های کاملاً نظری و ایدئولوژیک، همه نهادها را به یکسره از میان برداشت. مشکل در اینجاست که اهداف نظری هنوز امتحان خود را در عمل پس نداده‌اند و بر درستی اهداف ایدئولوژیک هم نمی‌توان دلیلی اقامه کرد، چون از مقوله ایده نیستند.
- درست است که همه نهادها در معرض جهل و سوءنیت و خطا قرار دارند، اما همچنان ممکن است که قسمت‌هایی از آنها سالم و مبرا از این آفات باشند و به همین خاطر، قلع و قمع همه آنها به یکباره کار درستی نیست و نهادهای سالم و ناسالم را یکجا از بین می‌برد. از سوی دیگر در فرآیند ریشه‌کن کردن همه نهادها، طبعاً مخالفانی وجود دارند که یا باید آنها را به پذیرش این امر متقاعد کرد که ممکن نیست بتوان یک باور را به همه تحمیل کرد و یا از راه خشونت وارد شد که خود نقض غرض دومین شرط اصلاح‌طلبی است. سومین دلیل هم این است که از نظر ریاضی، احتمال تحقق آرمان‌های چینی بسیار کم است و نمی‌توان به خاطر تحقق آرمان‌های صرفاً ذهنی، کل ساختارهای جامعه را به هم ریخت.
۴. انسان‌ها به‌طور کلی سه دسته باور ذهنی، عینی بالقوه و عینی بالفعل دارند. اگر بخواهیم بر اساس این سه نوع باور برای جمع تصمیم‌گیری و عمل نماییم، هر کدام حکم مخصوص به خود را دارند. در امور عینی بالفعل که محک سنجش و داوری

دارند، رجوع به افکار عمومی جایز نیست و باید به معیارهایی رجوع کرد که صدق آنها را به ما نشان می‌دهد که آیا برای جمع مفید است یا مضر. اما در مورد مسائل ذهنی و عینی بالقوه که ملاک و ترازوی بیرونی وجود ندارد و نمی‌توان بین دو نظر متفاوت تصمیم‌گیری کرد، چون هیچ قولی بر دیگری رجحان ندارد، از منظر حقیقت طلبی نمی‌توان قضیه را فیصله داد و نوبت به عدالت‌طلبی می‌رسد. در این صورت برای تعیین سمت و سوی تغییرات اجتماعی باید به سراغ کسانی رفت که از نتیجه این تصمیم، سود یا زیان می‌برند و از آنها منفعت‌شان را پرسید. در اینجا است که هرکس یک رأی برای ابراز نظر خود دارد. از آنجا که دامنه باورهای عینی بالفعل محدود به علوم محضی چون ریاضی و علوم تجربی طبیعی است و سایر علوم مثل فلسفه و دین و تاریخ و امثال آن مشمول باورهای ذهنی یا عینی بالقوه هستند، نمی‌توان پذیرفت که یک نظام عقیدتی مبنای تصمیم‌گیری‌های جمعی قرار گیرد. ۵. سمت و سوی تغییرات اجتماعی را باید افکار عمومی مشخص کند، غیر از امور عینی بالفعل قابل تحقیق. این مردم‌سالاری از حیث معرفت‌شناسی و اخلاقی هیچ قیدی بر نمی‌دارد.

مردم‌سالاری دینی در یک صورت پدید می‌آید و آن اینکه آرای مردم با مواضع دین خاصی منطبق باشد. لکن باید توجه داشت که مشروعیت دینی بودن چنین نظامی متکی به افکار عمومی بودن آن است (نه دینی بودن آن) و چنانچه در گذر زمان و باتوجه به تجربیات تاریخی یا پیشرفت علوم، نظر عموم مردم عوض شد باید از آن تبعیت کرد، حتی اگر به نظام کاملاً غیردینی مبدل شود. ۶. تمام اصلاح‌گران به اصالت فرهنگ معتقدند؛ یعنی در مقام همسو کردن اقلیتی که با نظر اکثریت همفکر نبوده‌اند تا به نظام اجتماع آسیمی نزنند (به‌ویژه اگر آن اقلیت دارای قدرت و نفوذی قابل ملاحظه باشند)، باید به باورمندساختن آنان اقدام کرد، نه ساکت کردن آنان به وسیله خشونت. فرهنگ هر جامعه، عبارت از مجموعه احوال درونی شهروندان آن جامعه است که خود سه جزء دارد: ۱. باورها، ۲. احساسات و عواطف (از جمله امیدها و آرزوها) و ۳. خواست‌ها یا اراده یک ملت. قسم اول، یعنی باورها بر دو قسم دیگر تاثیرگذار است. اصلاح‌طلب به جای همسو کردن مخالفان

توسط نیروهای انگیزاننده (مثل پادشاهایی که افراد غیرباورمند را ترغیب به همراهی با دیگران کند) یا نیروهای وادارنده (کیفرها)، از طریق نیروهای باوراننده و استدلال سعی در تغییر نظر دیگران دارند.

اصالت فرهنگ یعنی هیچ تغییری در آفاق و بیرون رخ نمی‌دهد، مگر اینکه قبلاً تغییری آنفسی و درونی (فرهنگی) روی داده باشد. فرهنگ همیشه بر اقتصاد و سیاست مقدم است و ایجاد تغییر فرهنگی در شهروندان پیش شرط دستیابی به سامانه مطلوب سیاسی و اقتصادی است. انقلابیان اما برعکس هرگونه تغییر را منوط به اصلاح علت همه مشکلات جامعه یعنی نظام سیاسی می‌دانند و از این لحاظ سیاست‌زده هستند. این همان حرکت اصلاحی از پایین به بالاست.

۷. جامعه همانند بدن انسان یک ارگانیزم است، نه یک ماشین. بنابراین اگر در جزیی از آن دخل و تصرفی شود، نه تنها در کارکرد سایر اجزا که در وجود آنها نیز تأثیر می‌گذارد و کارکرد آنان را مختل می‌سازد. برای ارزیابی این تأثیر باید صبر کرد و دید که در گذر زمان چه تأثیری بر کل مجموعه دارد و آیا مطلوب بوده یا خیر؛ همانند معاینات پزشک از بدن بیمار بعد از عمل بیرون آوردن یک غده. این به مفهوم تدریجی بودن اصلاحات است، زیرا هم تغییر یک نهاد مهم در اجتماع مانند اقتصاد، سیاست، آموزش و پرورش یا دین بر سایر نهادها اثرگذار است و هم تغییر در افرادی از اجتماع، بر سایر افراد اثر می‌گذارد. اصلاح‌گران باید پس از انجام هر تغییر مدتی درنگ کنند و اثرات آن (حرکت جامعه به سمت مطلوب یا نامطلوب) را بر کل جامعه بسنجند.

۸. از منظر اخلاقی اصلاح‌گری نتیجه‌گراست و در نتیجه‌گرایی فایده‌گرا و در فایده‌گرایی لذت‌گراست. نتیجه‌گرایی بدین معناست که داوری اخلاقی درمورد کارها براساس فی‌نفسه خوب یا بد بودن آن (وظیفه‌گرایی) انجام نمی‌شود، بلکه براساس آثار و نتایجی که در بافت اجتماع باقی می‌گذارد، سنجیده می‌شوند. منظور از آثار و نتایج کارها هم فایده و ضرر آنهاست (فایده‌گرایی) و ملاک این فایده و ضرر آن است که چه اندازه در کاهش یا افزایش درد و رنج بشر نقش داشته باشد (لذت‌گرایی).

۹. مراد از اصلاحات برای کاهش درد و رنج هم راجع به موجودات عینی و انسان‌های دارای گوشت و پوست و خون است، نه موجودات موهوم و ساخته ذهن بشر. برخی افراد، به‌ویژه طرفداران ارتجاع و انقلاب برای حل مشکلات خود هویت‌های معموله‌ای که وجود خارجی ندارند درست می‌کنند، مثل نظام، که خود زبان ندارد تا از دردها و رنج‌هایی که بر او رفته شکوه کند. لذا دیگرانی باید از طرف او لطمه‌زنندگان به او را مجازات و تأدیب کنند و در اینجاست که مفاهیمی مثل توهین به نظام، تضعیف یا تقویت نظام یا دوست و دشمن نظام سربرمی‌آورد، بدون اینکه بتوان آزمایش کرد، چون هویت واقعی و خارجی ندارد. خلاصه آنکه ملاک سنجش اصلاحات در اینکه یک کار برای جمع مطلوب هست یا خیر، اثر آن عمل بر مردم کوچه و بازار است و اثری که یک تصمیم بر آنان می‌گذارد.

قسمت دوم: اخلاق اصلاحات

برای موفقیت و پیشبرد اهداف اصلاحات تنها قابل دفاع بودن پیش‌فرض‌های نظری آن کافی نیست، بلکه افراد اصلاح‌گر نیز باید اخلاق خاصی داشته باشند. مراد از این اخلاق، اخلاق فردی، نظیر ساده‌زیستی نیست، بلکه ویژگی‌ها و خصلت‌های سه‌گانه اصلاح‌طلبی است که با باور، تفکر و گفت‌وگو سروکار دارد. به بیان دیگر، سروکار ما با اخلاق «روشی» است، نه «ارزشی»؛ یعنی «مجموعه اموری که عدم‌توجه به آنها، در مقام نظر، و عدم‌رعایت آنها، در مقام عمل، موجب شکست یا تأخیر توفیق اصلاحات می‌شود».

۱. از آنجا که جریان اصلاح‌طلبی به امور ملموس و محسوس، مثل انسان‌ها تعلق دارد، باید از امور انتزاعی و غم‌خوردن برای آنها اجتناب کرد؛ مثل غمناک شدن برای تخریب مجسمه بودا در افغانستان به‌دست طالبان که با قتل یک انسان برابری نمی‌کند، هرچند که عملی تأسف بار باشد.

۲. باید توجه داشت که نیاز انسان‌های جامعه هم مراتب مختلف دارد و براساس اولویت اکثریت یک جامعه باید آنها را برآورده ساخت؛ مثلاً در جامعه‌ای که نیازهای اولیه زیست‌شناختی و غم‌نان آنان تأمین نشده است، پرداختن به نیازهای رده دوم مثل امنیت یا درجه سوم مثل محبت و تعلق‌خاطر عاقلانه به‌نظر نمی‌رسد. یکی از

- ضعف‌های اصلی اصلاح‌طلبان همین بی‌توجهی به نیازهای فوری و اولیه بیشتر مردم و پرداختن به مطالبی بوده است که یا مسئله مردم نیستند و یا مختص گروه خاصی است. در نتیجه از این راه مخاطب خود را از دست خواهند داد.
۳. جریان اصلاحات باید در جهت آموزش مردم گام بردارد، نه تبلیغات. برای پیشبرد اهداف اجتماعی از بین سه راه خشونت، فریبکاری و آموزش، دو ابزار اول در درازمدت جواب نمی‌دهند، اما این نباید باعث دلگرمی ما بشود. تنها راه مطلوب همان آموزش است که عملاً از صدر مشروطیت تاکنون در آن زمینه موفق نبوده‌ایم. طرفداران اصلاحات معمولاً از مفاهیم بنیادین آن مثل تعریف جامعه مدنی بی‌خبرند و بیشتر با هیجان و شور به تکرار حرف‌های سردمداران این تفکر می‌پردازند، بدون آگاهی عمیق از آن.
۴. به دلیل تخصصی‌شدن علوم که از نتایج مدرنیته است، مفاهیم بسیار تخصصی شده‌اند و امکان درک آن برای عموم مردم غیرمتخصص در آن رشته وجود ندارد. از وظایف اصلاحات این است که دستاوردهای جدید علوم را ساده‌سازی و با زبانی قابل‌فهم به عامه مردم منتقل کند. برای معطوف کردن اراده مردم به اصلاحات باید از دو ساحت پیشینی آن یعنی باورها و احساسات و عواطف که برانگیزاننده اراده هستند وارد شد و این مستلزم آگاهی‌داشتن از آخرین و بروزترین دستاوردهای علوم و معارف بشری است و بُعد عقلانیت حرکت اصلاحات را تأمین می‌کند. مثلاً برای حل مشکلات حقوقی خانوادگی مردم که بسیار مبتلا به است، می‌توان وضعیت حقوقی سایر کشورها را در این زمینه ترجمه و ارائه کرد و از راه‌حل‌های آنان الهام گرفته و نظام حقوقی خود را سامان دهیم. این‌گونه پرداختن به مسائل موردنیاز واقعی مردم باعث می‌شود که دید مخاطبان نسبت به جریان اصلاحات از رقبای آنان که راه‌حل‌های دیگر، خرافی یا ایدئولوژیک، دارند و ریشه لاینحل‌ماندن بسیاری از مشکلات فعلی ماست، مثبت‌تر شود. به یک ادبیات واسطه نیاز داریم که نشان بدهد چگونه سایر جوامع با تکیه بر آزمون و خطا با سهولت بیشتری از پس حل مشکلات خود برمی‌آیند.

۵. علاوه بر ساده کردن علوم برای مردم، اصلاح طلبان باید مراد خود از مفاهیم اصلی و بنیادی را نیز ساده کنند و بدون پیچیدگی با زبانی همه فهم و غیر تخصصی برای مردم صحبت کنند. باید دریچه‌ای مانند ظروف مرتبطه به ذهن مخاطبان باز کرد تا فهم آنان همسطح شود و مفاهیم به صورت بین‌الذهانی منتقل شوند.
۶. اصلاح طلبان باید در دام مغالطات بزرگ، که گاهی اثر هیجان و شور مبارزه است، نیفتند. دو مصداق از عمده این تناقضات، شایان ذکر است. یکی گرایش به قانون گرایی صرف است که فی‌نفسه ارزشی ندارد، بلکه قانون عادلانه قداست دارد. دیگری هم تناقض در مفهوم «مردم‌سالاری دینی» است که با فرض پذیرفتن حتی چند اصل محدود دینی و برتری دادن آن بر اراده مردم، در موضعی که منافع عمومی باید با انتخاب آنان تعیین شود، غرض از مردم‌سالاری نقض می‌شود.
۷. اصلاح طلبان همواره باید به مخاطبان خود تفهیم کنند که به دنبال جامعه‌ای بهتر هستند، نه آرمانی که قابل تحقق نیست. به دنبال جامعه بهتر بودن، هم حق است و هم مصلحت. برعکس انقلابی‌ها که عزم به تغییر یکباره جامعه‌ای دارند که سال‌های سال به یک روند خو گرفته و همانند فرد سیگاری که روزانه چند ده نخ سیگار مصرف می‌کند و به یکباره نمی‌تواند آن را کنار بگذارد، تغییر رویه ناگهانی باعث می‌شود که ناکامی‌ها و خاطره شکست‌های پیاپی مانع از پذیرش اصل اصلاح‌پذیر بودن جامعه بشود و لذا برای جبران این ناکامی فکر انقلابی دیگر و روز از نو و ... باید با تغییرات کوچکتر شروع کرد و پیش رفت که نه خود دچار شکست شد و نه در ذهن مردم به بی‌کفایتی متهم شد، همانند کسی که به تدریج از تعداد نخ‌های سیگار مصرفی روزانه‌اش کم می‌کند تا بتواند ظرف یک زمان معقول به ترک آن نائل شود.
۸. اصلاح طلب باید سیاسی باشد، نه سیاست‌زده تا اینکه دیگران حرف او را به این خاطر که ممکن است در جهت منافع خود یا حزبی گفته شده باشد (شک کردن در خیرخواهی او)، رد نکنند.
۹. اصلاح طلبان نباید ایدئولوژیک باشند؛ یعنی باید اهل عقلانیت، گفت‌وگو و نقدپذیری باشند. می‌توان در عین حفظ موضع خود، به نقد و نظر مخالف هم گوش

کرد و اگر منطقی نبود آن را نپذیرفت، اما اینکه در مسائلی حاضر به گفت‌وگو نباشند، خلاف عقلانیت و لوازم آن است.

۱۰. اصلاح‌طلبان باید اهل نقد درون‌گروهی باشند. ممکن است گاهی نقد سبب شود که مخالفان از آن سوءاستفاده کنند، اما در این شرایط باید دامنه نقد را محدود به محیط‌های داخلی کرد که هر دوجنبه حفظ شود. این نقد درونی در میان ما کمتر دیده می‌شود و اگر از باب نان به هم قرض‌دادن باشد، مایه تأسف است.

۱۱. اصلاح‌طلبان نباید در سطح رقیب خود تنزل کنند و هم‌کلام با آنان شوند، زیرا ادبیات اصول‌گرایان؛ ۱. ایدئولوژیک است و به‌طوردائم از عبارتهای کلیشه‌ای، کلی‌گویی‌های مبهم و امور مقدس که بار عاطفی زیادی دارند استفاده می‌کنند، ۲. بسیار بی‌ادبانه است و فطرت انسان‌های شریف را می‌آزارد، ۳. تحریک‌کننده است و سعی بر این دارد تا حریف را هم به داخل گود خود بکشاند. اگر کسی به دام سوم بیفتد، احتمال ابتلا به دام دوم هم بسیار است و اگر چنین شد و از نظر عصبی و روانی تحریک شدیم، آنگاه در نزد مردم هر دوطرف به یک چشم نگریسته می‌شوند و مقصر قلمداد می‌شوند. این درحالی است که افکار عمومی غالباً به کسی که طمأنینه دارد توجه می‌کنند.

۱۲. جریان اصلاحات متکفل نهاد آموزش و پرورش است و باید هدف خود را از میان اهداف پنج‌گانه‌ای که تابه‌حال ابراز شده است (۱. ایجاد توانایی برای احراز مشاغل؛ ۲. انتقال سابقه تمدنی به نسل بعدی؛ ۳. اخلاقی بارآمدن انسان‌ها، ۴. استقلال فکری دادن به افراد جامعه؛ و ۵. انتقال علم برای وصول به رفاه و نظم و امنیت در زندگی اجتماعی) مشخص کند. هرچند که این اهداف باهم قابل جمع هستند، اما موفقیت نظام آموزشی و ملاک سنجش آن به این وابسته است که یکی از این دیدگاه‌ها بر دیگری غالب باشد. این مسئله از آن‌ نظر حائز اهمیت است که در جوامعی مثل جامعه ما که موفقیت اجتماعی اصلاح‌طلبان به دلایل مختلفی می‌تواند ناکام بماند، دست‌کم با مشخص کردن یک مشی آموزشی معین بتوان در سطح اصلاح فردی موفق بود و نتیجه زحمات را یکسره ناکام ندید. اولویت‌های نظام آموزشی

چنین است که ۱. شهروندانی مستقل اندیش و ۲. دارای رشد و ترقی اخلاقی تربیت کنیم.

۳. نکات تکمیلی و پیشنهادات

باید متوجه این نکته بود که واژه «اصلاح طلب» در این متن اعم از حزب سیاسی موسوم به این نام است و دربرگیرنده هر کسی است که دل مشغولی او اصلاح کردن کاستی‌های موجود جامعه ایران است.

سیر روایی مطالب در عین متقن بودن دارای نوعی سادگی و همه‌فهمی است که شاید بتوان عنوان سهل ممتنع را به آن داد. جنبه استدلالی کتاب بسیار قوی است و گوینده یا همان نویسنده در اغلب موارد پس از ذکر یک مطلب اگر فروع و صورت‌های گوناگونی بر آن متصور باشد آنها را با دقت تشریح کرده و سپس به نتیجه‌ای منسجم و مرتبط با مطالب می‌رسد. دیگر اینکه در مواردی که وی سخن خود را مواجه با نقدی احتمالی می‌بیند، در طرح آن پیش‌دستی کرده و خود آن را پاسخ می‌دهد.

از نظر روش‌شناسی باید گفت که جامعیت ذهنی و علمی و مطالعات میان‌رشته‌ای نویسنده به غنای فکری اثر کمک شایانی کرده است و مسئله را از ابعاد مختلفی چون فلسفه، اخلاق و روان‌شناسی واکاویده است. همچنین تیزبینی‌های روش‌شناختی و معرفت‌شناختی وی از دیگر نکات قوت بخش این اثر است.

انتخاب موضوع خود بسیار تحسین‌برانگیز است و شاید بتوان ادعا کرد که تاکنون چنین ابتکار و اقدام مشابهی نسبت به تعیین و واری مبنای نظری اصلاح‌طلبی که گام اول حرکت به سمت توسعه است، صورت نگرفته و نویسنده این خلأ را به نیکویی پر کرده است.

پیشنهاد می‌شود که نکات نظری این بحث را با مثال‌های عینی معاصر، به‌ویژه اشتباهات راهبردی و ذکر دلیل آن که به دلیل نقض اصول فوق است، تکمیل کرد و در اختیار کسانی که دست‌اندر کار ارائه نظریات یا اجرای امور مربوط به توسعه و اصلاحات هستند قرار داد. بازخوانی و ارائه مجدد این مطالب برای حزب سیاسی موسوم به اصلاح طلب است و نیز سایر جناح‌های در قدرت، از ضروریات و بدیهیات اولیه برای تجدیدنظر در

خطامشی‌ها و اقدامات سیاسی آنان است، به‌ویژه در شرایط بحرانی فعلی که ضرورت انجام اصلاحات بنیادی و سریع از اولویات حکومت ایران است.